

تفکری در میزان

حکایت‌ها

از دیدگاه



عباس ایزدینا

عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه قم

کلیت و فلسفه



صفریات

سال چهارم
شماره بیست و دوم و بیست و سوم
مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۷

۱. مبانی جنگ طلبی از نگاه فلسفه

اولین پرسش فرعی ما این است که فلسفه یا فیلسوفان درباره مبانی جنگ طلبی چه نظری دارند؟ و دیگر اینکه آیا فلسفه خود می‌تواند مبنایی برای جنگ طلبی و نزاع میان مردم باشد؟ پاسخ هر دو پرسش مثبت است، یعنی هم می‌توان از نگاه فلسفه برای جنگ طلبی مبنای معرفت شناختی و جهان شناختی و انسان شناختی یافت و هم فلسفه‌هایی وجود دارند که پایه ساز جنگ طلبی و نزاع شده‌اند.

فلسفه به دو شاخه پایه‌ای و مضاف تقسیم می‌شود. چنانکه فلاسفه به دسته‌های متعدد چون عقل‌گرایان، حس‌گرایان، انسان‌گرایان، عمل‌گرایان و... قابل تقسیم‌اند. بررسی مبانی جنگ طلبی با محور فیلسوفان کار گسترده‌ای است ولی بررسی با محوریت فلسفه از گستردگی بحث خواهد کاست. به طور فشرده می‌توان گفت که معرفت‌شناسی فلسفی اگر مانند معرفت‌شناسی هابز و هیوم حس‌مدار و تجربه‌گرا باشد می‌تواند زمینه ساز ماتریالیسم یا اخلاق مادی شود که خاستگاه و مبنای جنگ طلبی است. چنانکه جریان فلسفه حسی و تجربی در قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم مبنای معنویت‌زدایی شد و پایه‌های فلسفه الحادی کارل مارکس و انگلس را استوار کرد؛ همچنانکه پایه‌ای برای فلسفه قدرت نیچه شد و در قرن بیستم قدرتمداری هیتلر و نازیسم را رقم زد. فلسفه هستی شناختی هراکلیت نیز به طور بنیادین از تقابل‌گرایی و تضاد در هستی و جنگ و کشمکش در جامعه و تاریخ حمایت کرد. در قرن نوزدهم نیز شاهد فلسفه هگل هستیم که جنگ میان تز و آنتی‌تز در هستی را به جامعه و تاریخ گسترش می‌دهد و مانند هراکلیت تنازع را موجب تکامل تلقی می‌کند. این فلسفه هستی شناختی مبنایی برای مادیگرایی تاریخی کارل مارکس شد که جنگ را به عنوان ضرورت تاریخی نهادینه می‌کند. در قرن نوزدهم در قلمرو دانش زیست‌شناسی نیز نظریه تنازع در بقاء داروین ظهور کرد که موجب تقویت فلسفه تنازعی کارل مارکس شد. غالب فلسفه‌های بزرگ یونانی و رومی مانند فلسفه‌های اسلامی مبانی انسان‌شناختی جنگ طلبی را در عدم حاکمیت قوه عقل بر قوای نفس تلقی می‌کنند. افلاطون بر این باور بود که نفس آدمی دارای سه قوه عاقله، غضبی و شهوی است. اگر بر روح عقل و حکمت حاکم گردد اعتدال و فضیلت عدالت نمود می‌یابد و اگر بر

مساله جنگ و صلح همواره یکی از دلمشغولی‌های بشر بوده است. مطالعه در میراث فرهنگی و تمدنی به جای مانده در موزه‌ها بویژه موزه‌های نظامی و جنگی از این دغدغه دیرینه پرده برمی‌دارد. جنگ میان اقوام و ملل در طول تاریخ گوناگون بوده است. برخی از این جنگها چون جنگهای صلیبی و رنسانس هویت دینی داشته‌اند و برخی دیگر چون جنگهای نادرشاه و مغولها به قصد کشورگشایی و تصرف سرزمینهای دیگر صورت گرفته یا به قصد دفاع از وطن یا دین و آبرو و... بوده‌اند. بنابراین، با نظر به انواع جنگها، بحث مبانی جنگ بسیار گسترده خواهد بود. آنچه که مورد بررسی فشرده ماست مساله جنگ طلبی دینی یا غیر دینی از نگاه فلسفه است که در مقابل آن صلح طلبی و همزیستی مسالمت آمیز قرار دارد. بنابراین، جنگ دفاعی یا جنگ مشروع از منظر فلسفی و اسلامی مورد بحث نیست. ما در طول تاریخ و جهان امروز شاهد جنگ‌طلبی از نوعی دینی یا غیردینی هستیم که صلح جهانی و منطقه‌ای و ملی را به خطر انداخته‌اند. به نظر ما این جنگ‌طلبی‌ها پیش از هر عاملی ریشه معرفتی یا جهان شناختی، انسان شناختی و دین شناختی دارند که در فلسفه‌های مضاف از جمله فلسفه دین مورد بررسی قرار می‌گیرند.

این بررسی فشرده در دو بخش مهم به انجام می‌رسد: مبانی جنگ طلبی از نگاه فلسفه و مبانی جنگ طلبی در نگاه دین.

می‌تواند ناظر به دین به مفهوم عام یا خاص و حتی اخص باشد. ما در این بررسی فشرده بیشتر به دین به مفهوم اخص یا اسلام نظر داریم. برای دستیابی به نتیجه مطلوب در سه محور بحث خواهیم داشت: نگاهی به نگرش ادیان دیگر، تأملی در مراتب معرفت دینی و دینداری و تفکری در مبانی جنگ طلبی از دریچه دین اسلام.



بدفهمی دینی و وارونه سازی اسلام در اندیشه می‌تواند هرگونه آموزه ضدبشری و باطل را توجیه کند. اینک می‌توان گفت که قرائت یا فهم جنگ طلبانه از اسلام در معرفت دینی ضدتعاملی ریشه دارد. دین فهمی ظاهری بر اساس نادیده انگاری عقل، عرفان و تعامل مداری بنا شده است. از همین روی سلفی‌گری با مدل حنبلی‌گری، مالکی‌گری و وهابیت و ظاهرگرایی فرقه‌های شیعی که هر یک به نوعی تفکر تکفیری گرایش دارند، همگی بالقوه یا بالفعل بر طبل عناد و جنگ می‌کوبند.

نفس قوه خشم و غضب یا شهوت حاکم شود، رذایل اخلاقی چون بی‌عفتی، پرخاشگری و ظلم و ستم نمود خواهند یافت. این مدل از انسان شناسی در فلسفه انسان شناختی ارسطو و فلوطین نیز به نوعی مورد تأیید قرار گرفت. نظریه حد وسط‌گرایی ارسطو در واقع باز اصلاح نظریه افلاطونی و فیثاغوری است. در تفکر اسلامی این مدل از انسان‌شناسی توسط فلاسفه مشاء و اشراق و حکمت متعالیه تعقیب شد و در مکتب اخلاقی مرحوم ملامهدی نراقی مبنای اخلاق اسلامی قرار گرفت. در این مدل از فلسفه، عقل و حکمت مبنای صلح‌طلبی و غضب و شهوت مبنای جنگ‌طلبی تلقی می‌شود.

پس، اگر در جامعه‌ای عقل و حکمت حاکم نشود در معرض جنگ و تنازع خواهد بود و اگر عاقلان و حکیمان حاکم شوند صلح تحقق خواهد یافت. در مقابل این مکتب انسان شناختی که فطرت‌گراست؛ مکاتب انسان شناختی ضد فطری در سه قرن اخیر غرب قرار دارند که بدون شک زمینه سازان جنگ و نزاع خواهند بود.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که غالب فیلسوفان در تاریخ تفکر غربی و اسلامی به موجب عقل‌مداری طرفداران صلح جهانی و منطقه‌ای و ملی بوده‌اند ولی در سه قرن اخیر که فلسفه از دین و سنت‌های اصیل تاریخی جدا می‌شود و طریق سکولاریسم و الحاد را برمی‌گزینند با جنگ‌طلبی و نزاع قرین می‌شود.

خوب به خاطر داریم که فلاسفه مشاء اسلامی چون ابن سینا و خواجه نصیر بر این باور بودند که عقل فلسفی برای صلح جهانی و ملی و منطقه‌ای کافی نیست. زیرا که عقل تحت تأثیر قوای حیوانی چون غضبیه و شهویه است؛ بنابراین، نمی‌تواند عدالت اجتماعی و حاکمیت قانون عادلانه کامل را رقم بزند. پس به وحی الهی و نبوت انبیا نیازمندیم تا به دور از خودخواهی و منفعت‌گرایی فردی و گروهی بتواند قوانین عادلانه وضع کند و به اجرا بگذارد.

۲. مبانی جنگ‌طلبی در نگاه دین

دین به مفهوم عام، مجموعه‌ای از آموزه‌های بنیادین و غیربنیادین توأم با تقدیس و پرستش است؛ ولی دین به مفهوم خاص که ادیان توحیدی و ابراهیمی است مجموعه‌ای از آموزه‌های بنیادین و غیر بنیادین و حیانی به پیامبران الهی جهت هدایت عام یا خاص بشر به عنوان فلسفه زندگی است. مبانی جنگ‌طلبی در نگاه دین

۱-۲- تگاهی به نگرش ادیان دیگر

ادیان به وحیانی و غیروحیانی تقسیم می‌شوند. شگفت‌انگیز است که در جهان معاصر بجز اسلام پیروان تمامی ادیان راه سکولاریسم یا جدایی دین از دنیا و سیاست را برگزیده‌اند. بنابراین، مسأله جنگ و صلح دلمشغولی هیچ کدام آنان نیست. مسیحیت کاتولیک و



پروتستان و ارتدکس تا قرن هفدهم همگی ضد سکولار بودند ولی بعد از قرن هفدهم به تدریج راه سکولاریسم را طی کردند. مسیحیت با مکاتب مختلف خود ادعای صلح‌طلبی داشت گرچه جنگ‌های خونین صلیبی و فرقه‌ای رنسانس را در کارنامه خود دارد. آیین یهود نیز که با فرقه‌های مختلفش جنگ‌های فرقه‌ای و خشونت‌های بسیاری چون جنایات صهیونیستها را در پرونده تاریخی خود دارد اکنون در گرایش سکولاریستی با مسیحیت همسویی کامل دارد. زرتشتیان نیز علی‌رغم همسویی آموزه‌های گائایی با اسلام نسبت به جنگ و صلح جهانی و منطقه‌ای و ملی بی تفاوتند و مانند مسیحیت سکولار صرفاً برای صلح و آرامش دعا می‌کنند. ادیان هندی، چینی و ژاپنی نیز در جهان امروز علی‌رغم اخلاق مداری در آیین بودا و توجه به اخلاق اجتماعی در مذهب کنفوسیوس همگی به گوشه عزلت و نیایش در معابد خزیده و عملاً به میراث فرهنگی و تاریخی اقوام تبدیل شده‌اند؛ با آنکه در ادیان مزبور بویژه ادیان ابراهیمی و زردشت و آیین کنفوسیوس جانمایه‌های قابل توجهی برای حمایت از صلح و مبارزه با جنگ‌طلبان به چشم می‌خورد. حضرت موسی علیه السلام در برابر فرعون دیکتاتور و حضرت عیسی علیه السلام در مقابل دغلكاران یهود تا پای جان ایستاد، چنانکه زرتشت پیامبر در مقابل بی‌عدالتی و اصحاب زر و زور و تزویر قد برافراشت و تا آخرین نفس از صلح و عدالت دفاع کرد.

در جهان اسلام هر چند ایران انقلابی و اسلامی برای صلح جهانی و ملی طی چهار دهه انقلاب تلاش می‌کند ولی تفکر غالب در جهان اسلام نیز مانند جهان مسیحیت و هند و چین تفکر سکولار است که حکمرانی می‌کند؛ یعنی غالب مسلمانان نیز مانند بودائی‌ان و مسیحیان صرفاً به دعا و نیایش مشغولند.

۲-۲- تأملی در مراتب معرفت دینی و دینداری

در این تأمل می‌خواهیم بگوییم که معرفت دینی مانند باور و ایمان دینی دارای مراتب است؛ چنانکه دینداری یا دین‌ورزی دارای مراتب است. معرفت دینی و دینداری چهار مرتبه دارد: معرفت و دینداری ظاهری، معرفت و دینداری عقلانی، معرفت و دین‌ورزی عرفانی و معرفت و دینداری تعاملی.

معرفت و دین‌ورزی صوری یا ظاهری، معرفت بدون توجه به ریشه و پایه معرفت دینی است. باطن‌دین؛ یعنی خدا،

■ صلح طلبی در جهان و ایران امروز نیازمند به اخلاق تعاملی جهانی و ملی است و آن اخلاق نیز بدون حاکمیت معرفت تعاملی نسبت به دین و عالم و آدم محقق نخواهد شد. ■

معرفت ظاهری و جریان فکری معتزلی
 مصداق معرفت عقلی تلقی می‌شود.
 در غرب نیز جریان الهیات
 کاتولیکی مصداق ظاهرمداری
 در معرفت دینی و جریان
 پروتستانیسم مصداق
 عقل‌گرایی تلقی شده است.
 معرفت دینی عرفانی در
 تاریخ تفکر اسلامی و
 غربی به مفهوم معرفتی
 فراظاهری حسی و عقلی
 تلقی شده است. در این
 شیوه تزکیه نفس و
 معرفت شهودی و سیر و
 سلوک خاص تعیین کننده
 است. در مرتبه معرفت و
 دینداری تعاملی بر
 نقش‌آفرینی تمامی عوامل چون
 وحی، عقل، حس و تجربه، شهود
 عرفانی و... تأکید می‌شود. در این
 شیوه از معرفت دینی ظاهر و باطنی
 دین، دنیا و عقبا، فقه و عرفان، عقل و نقل
 و... در یک سیستم روشنند به طور منسجم به
 تعامل و گفت‌وگو می‌پردازند. روش تعاملی که در
 تفکر اسلامی از شیخ اشراق آغاز شده و در اندیشه مولوی
 در قالب مثنوی معنوی عرضه می‌شود و در اندیشه
 ملاصدرا، اقبال لاهوری و علامه طباطبایی پیگیری
 می‌شود، به نظر ما تنها تفکری است که می‌تواند مبانی
 فرهنگی صلح‌طلبی دینی را تبیین کند و از مبانی
 جنگ‌طلبانه ضد تعاملی مانع شود.

۲-۳- تفکری در مبانی جنگ‌طلبی از دریچه دین اسلام
 در پرتو گفتار مراتب معرفت دینی و دینداری می‌توان
 درباره مبانی جنگ‌طلبی از منظر دین اسلام بهتر به تفکر
 پرداخت؛ زیرا که اسلام به عنوان جامع‌ترین و کامل‌ترین
 دین و حیانی هرگز نمی‌تواند از جنگ طلبی و کشتار
 انسانها حمایت کند. آری بدفهمی دینی و وارونه سازی
 اسلام در اندیشه می‌تواند هرگونه آموزه ضدبشری و باطل
 را توجیه کند. اینک می‌توان گفت که قرائت یا فهم



■ **جنگ‌های جاری در سوریه و
 افغانستان معلول فهم
 تکفیری ظاهری سلفی ضد
 عقل و عرفان از دین اسلام
 است؛ و سکوت جهان
 اسلام، هندوئیسم و
 مسیحیت و یهود در برابر
 این جنگها و جنایتها نیز
 ریشه در فهم سکولار از
 دین و عرفان دارد.** ■

معاد و
 وحی و هستی به طور کلی. اگر شناخت دینی با این
 معرفت توأم باشد بلکه مسبوق به آن گردد، معرفت ما
 ریشه‌ای و غیر ظاهری است. علاوه بر این باید ابزار معرفت
 دینی نیز فراحسی و حتی فراتر از عقل فلسفی باشد.
 معرفت ظاهری لزوماً صرف معرفت فقهی و کلامی نیست
 زیرا که ممکن است فقه و کلام ما فقه و کلام تعاملی و
 همه‌جانبه‌نگر باشد. معرفت دینی ظاهری و صوری می‌تواند
 حتی در چهره فلسفی، کلامی و تفسیری باشد. در این
 معرفت صرف تعبد به سند و دلالت ظاهری الفاظ و اعمال
 و محض نقل اقوال است که تعیین کننده است. در معرفت
 دینی عقلانی، معقول بودن شاخص و تعیین کننده است.
 عقل دکارتی یا مشائی ملاک نهایی است. در تاریخ اندیشه
 اسلامی جریان فکری حنبلی و مالکی و وهابی مصداق بارز

جنگ طلبانه از اسلام در معرفت دینی ضدتعاملی ریشه دارد. دین فهمی ظاهری بر اساس نادیده انگاری عقل، عرفان و تعامل مداری بنا شده است. از همین روی سلفی‌گری با مدل حنبلی‌گری، مالکی‌گری و وهابیت و ظاهرگرایی فرقه‌های شیعی که هر یک به نوعی تفکر تکفیری گرایش دارند، همگی بالقوه یا بالفعل بر طبل عناد و جنگ می‌کوبند. عقل بشری اگر با جهل و نفس اماره در هم نیامیزد، خود عامل ضد جنگ محسوب می‌شود. از همین روی ابن سینا و خواجه نصیر به موجب آسیب‌پذیری عقل، ضرورت وحی و نبوت را اثبات می‌کنند. عرفان اسلامی نیز به موجب تأکید بر مولفه عشق الهی و محبت عام به تمامی موجودات و تأکید بر وحدت وجود و اصالت حق یا خدامداری به جد حامی صلح جهانی و منطقه‌ای و ملی است. به همین سبب حافظ می‌گوید:

اختلاف قوم از نام اوفتاد

چون به معنی رفت آرام اوفتاد

جای دیگر:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

مولوی نیز می‌گوید: چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد

موسه‌ای با موسه‌ای در جنگ شد

جای دیگر:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست

جای دیگر:

سخت‌گیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون آشامی است

بنابراین، عقل و عرفان خود مبنای صلح و آشتی هستند ولی آسیب‌پذیری هر دو موجب می‌شود که راه تعامل را گزینش کنیم. برجسته‌سازی بیش از حد عقل مداری به معنی کوچک‌سازی عشق و شهود عرفانی و برجسته‌سازی عشق و عرفان نیز به معنی نادیده انگاری نقش عقل دکارتی و حتی وحی و نبوت اسلامی است؛ چنانکه برجسته‌سازی ظاهر و صورت دین به معنی پشت‌پازدن به عقل و عرفان و تمامی آموزه‌های صریح و بلند باطنی قرآنی و سنت نبوی و علوی است.

هم اکنون جنگ آل سعود در مقابل کشور مظلوم یمن معلول معرفت یک جانبه صوری و ظاهرگرایی فهم وهابیت از اسلام بلکه ناشی از قرائت سکولار و تفکیک دین اسلام

از سیاست است؛ چنانکه جنگ‌های جاری در سوریه و افغانستان معلول فهم تکفیری ظاهری سلفی ضد عقل و عرفان از دین اسلام است؛ و سکوت جهان اسلام، هندوئیسم و مسیحیت و یهود در برابر این جنگ‌ها و جنایتها نیز ریشه در فهم سکولار از دین و عرفان دارد.

ناگفته نگذاریم که جنگ سرد حاکم میان برخی از کشورها و میان جناحها و احزاب حاکم بر ایران و جهان نیز ریشه در عدم تعامل‌گرایی در تفکر و اخلاق و رفتار آنها دارد؛ یعنی ظاهرگرایی در معرفت دینی و بی‌توجهی به عقل و عرفان، اخلاق تقابلی و نزاع و کشمکش میان آنها را رقم می‌زند.

■ اگر در جامعه‌ای عقل و حکمت حاکم نشود
در معرض جنگ و تنازع خواهد بود و اگر
عاقلان و حکیمان حاکم شوند صلح تحقق
خواهد یافت. ■

نتیجه نهایی

جنگ‌طلبی و صلح‌گرایی میان اقوام و ملتها رخدادی نیست که به آسانی تحقق یابد؛ نیاز به اصلاح و بازفهمی معرفت فلسفی و دینی دارد. ادیان دیگر در جهان معاصر همه به لاک سکولاریسم و در نتیجه به لاک نیایش و دعای بی حاصل فرورفته و خود را از مسئولیت مقابله با جنگ‌طلبان جهانی و منطقه‌ای و ملی به کنار کشیده‌اند. جهان اسلام در مورد مسأله جنگ و صلح بیش از همیشه گرفتار بدفهمی دینی است. صلح‌طلبی در جهان و ایران امروز نیازمند به اخلاق تعاملی جهانی و ملی است و آن اخلاق نیز بدون حاکمیت معرفت تعاملی نسبت به دین و عالم و آدم محقق نخواهد شد. معرفت ظاهری محض و عقلانی و عرفانی صرف به دین و انسان و جهان یکسویه و آسیب‌زاست. معرفت تعاملی و گفت و گو مدار همه جانبه است که صلح جهانی و ملی را رقم می‌زند.